

هفت پیکر نظامی و ادب مصر باستان

به دلیل موقعیت جغرافیایی ایران، از دیرباز این سرزمین صحنه برخورد و آمیزش فرهنگهای مختلف بوده است. حکایات و داستانها، مثلها، آداب و رسوم و اعتقادات بسیاری از اقوام غیر ایرانی به فلات ایران راه یافته، با فرهنگهای بومی درآمیخته، و بواسطه ماهیت پویای این فرهنگ و خلاقیت خارق العاده ایرانیان ابتدا دگرگون شده و کم کم بصورتی ایرانی درآمده است. در این دوران برخورد و استحاله، ایران نه تنها از بیگانگان مطالبی اخذ کرده است بلکه در بسیاری از موارد عقاید و آداب ایرانی نیز وارد فرهنگهای بیگانه شده و تا چین و ماچین هم رفته است. به دلیل این ویژگی فرهنگ ایرانی حکایات مضبوط در متون ادبی فارسی از غنای خاصی برخوردار است که بندرت در داستانهای دیگران دیده می شود. این صفت حکایات فارسی، مطالعه آنها را سهل و ممتنع می کند، یعنی از طرفی بسبب این که معمولاً حکایات بازگوشده در متون ادبی فارسی در کتب عربی، هندی، عبری، یونانی، لاتینی، و حتی گاهی چینی و جز آن هم یافت می شود. در صورتی که متن فاسد باشد یا افتادگی و دستخوردگی داشته باشد، با مراجعه به متن حکایت در ادب اقوام همسایه بازسازی حکایت تا حدی آسانتر می شود. اما در عین حال زمینه کار محقق هم گاهی به حدی گسترده می گردد که کم کم رشته مطلب از دست می رود و انسان دچار نوعی سرگشتگی و حیرت می گردد و خلاصه در می ماند. اما اگر کار با متد صحیح و دقت کافی پیگیری شود گاه گاه نتایج جالبی عاید می شود. با در نظر گرفتن این مقدمه باید دانست که بررسی حکایات ادبی عموماً و

حکایات ادبی فارسی خصوصاً باید در دو مرحله صورت گیرد: اول مرحله شناسایی که طی آن نوع حکایت، رابطه آن با روایات دیگرش در ادب دیگران و زمینه گسترشش در فولکلور و متون اقوام مربوط با ایران بررسی می شود. در مرحله دوم تجزیه و تحلیل حکایت با در نظر گرفتن موادی که از مرحله اول تحقیق بدست آمده است صورت می گیرد. بیان روایات مختلف برخی از حکایات مندرج در کتب ادبی فارسی از حوصله یک مقاله کوتاه خارج است و شایسته آن است که کتابی در باب هریک از آنها نوشته شود تا حق مطلب ادا گردد. مثلاً بعضی از لطایف عبید زاکانی نه تنها در ادب فارسی و عربی و هندی بلکه حتی در اسناد کتبی که از سومریهای باستان بدست آمده نیز وجود دارد و قدمشان به بیش از دو هزار سال پیش از میلاد می رسد. عده ای از داستانهای هم که در هفت پیکر نظامی بیان شده است همین حال را دارد. قسمت اول کار یعنی شناسایی حکایت بدون تجزیه و تحلیل محتوای آن به خودی خود و بصورت مستقل می تواند انجام گیرد و بعنوان مطالعه ای در ریشه یابی به نفس خویش قائم می تواند بود. قسمت دوم یعنی تجزیه و تحلیل یک حکایت، اما بدون آن که بریک مطالعه ریشه یابانه متکی باشد معمولاً نادرست و غیر منطقی است. در این مقاله، نگارنده تنها به ریشه یابی حکایت پرداخته است و تجزیه و تحلیل آن مورد نظرش نبوده. بنابراین این گزارش تنها به بحثی موجز در باب یکی از حکایات هفت پیکر نظامی گنجوی خواهد پرداخت و با در نظر گرفتن محدودیت صفحات خواهد کوشید تا اندکی از آنچه را که در باب این حکایت دیده است به تقدیم برساند.

استاد مرحوم دکتر علی اکبر شهبابی رحمه الله علیه، نظامی را شاعری داستانرا می خواندند. اجمالاً معروض می دارم که در بکار بردن صفت «داستانرا» از برای نظامی تأکید باید بر لفظ «سرایدن» قرار گیرد نه بر «داستان» زیرا تعداد داستانهایی که در مثنویهای نظامی آمده است بیشتر از تعداد حکایات نقل شده در آثار شعرای دیگری مانند عطار و مولوی، یا سعدی و غیرهم نیست. آنچه که نظامی را «داستانرا» می کند قدرت خاص نقالی اوست. درست مثل یک نقال شیرین بیان نظامی مطلب را می پروراند، سخن را پیچ و تاب می دهد و حکایت را به دلکش ترین صورتی به خواننده عرضه می کند، اما در عین حال هیچ گاه سر نخ داستان از دستش به در نمی رود و خواننده را قدم به قدم در طول حکایت همراه خود می آورد و حتی اگر بقول خودمان «به صحرای کربلا هم بزند» و در ضمن نقالی مطالبی در حکمت و اخلاق هم بیان کند، باز چنان ماهرانه رشته سخن را بر می گیرد که ذهن خواننده رد پای مطالب را گم نمی کند و

حواسش پرت نمی‌شود. این است تفاوت قدرت نقالی و داستانسرایی نظامی در مقایسه با مثلاً مولانا که کارش قصه‌گویی نیست و قصه را اساساً بعنوان تمثیل برای بیان مطالب عرفانی بکار می‌گیرد. چون نظامی «داستانسرا» است به معنایی که عرض کردم، اگر روایتی از یک حکایت عامیانه را در شعرش بگنجانند آن حکایت را چنان می‌پرورد که اکثر موتیف‌ها یا بقول امروزیها بُن‌مایه‌های حکایت را ذکر می‌کند و مطلب را «چون شکر پوست کنده» جلوی چشم خواننده می‌گذارد. این طریقه بیان مطلب حداقل شناسایی حکایت را در آثار نظامی آسانتر از فی‌المثل مثنوی مولوی می‌کند. زیرا مولانا گاهی تنها اشاره‌ای کوتاه به قصه‌ای می‌کند از ره تمثیل و می‌گذرد. برای این که عرایض روشتر بشود حکایتی را که از هفت پیکر نظامی انتخاب کرده و در متون ادبی و فولکلوریک اقوام مرتبط با ایران بررسی کرده‌ام بعنوان مثال به تقدیم می‌رسانم.

این حکایت، «داستان خیر و شر» نام دارد و گوینده آن دختر پادشاه اقلیم ششم یعنی بانوی گنبد صندلی است. خلاصه حکایت از این قرار است که دورفیق یکی به نام خیر و یکی به نام شر همسفر می‌شوند. و در راه به بیابان سوزانی می‌رسند که در آن ذخیره آب خیر تمام می‌شود و تشنه می‌ماند، اما شر مشکى آب به همراه داشته و پنهان از رفیق می‌نوشیده است. خیر از شر درخواست شربتى آب می‌کند و حاضر می‌شود که به بهای آب دولعل گرانبهای خود را به او بپردازد. شر مخالفت می‌کند و می‌گوید آب را تنها به قیمت دو چشم خیر به او خواهد فروخت. خیر که ابتدا لابه‌لای زاری می‌کند تا شاید رأی همراه دیوصفت را بگرداند کاری از پیش نمی‌برد و بالاخره در اثر شدت تشنگی راضی می‌شود که دو چشم را به بهای آب به شر بفروشد. شرتیغی برد دو چشم خیر می‌زند و او را نابینا می‌کند. سپس دولعل گرانبهایش را هم از او می‌دزدد و بدون این که آبی به همراه مظلوم خود بدهد او را در بیابان رها می‌کند و می‌رود. از قضا دختر زیبای گردی صحراگرد خیر را زار و نالان در صحرا می‌یابد و او را به چادر خود می‌برد و به او آب می‌دهد، چون کرد از صحرا باز می‌گردد، دختر، حال مرد نابینا را برایش بیان می‌کند. گرد، خیر را به کمک برگ درخت جادویی که دو شاخ داشته است که برگ یکی داروی کوری و برگ دیگری درمان صرع بوده است شفا می‌دهد. خیر بینایی بازیافته در خدمت گرد می‌ماند و بعد از مدتی با دختر وی ازدواج می‌کند و چون هنگام کوچ از آن محل فرامی‌رسد مقداری از برگهای آن درخت دو شاخ را بهمراه خود می‌برد. آنان در راه به شهری می‌رسند که دختر شاه آن شهر به بیماری صرع مبتلا بوده است. خیر داوطلب درمان دختر پادشاه می‌شود و به شربتى که از برگ آن درخت فراهم آورده بوده است

دختر را شفا می دهد و بالاخره با آن دختر هم ازدواج می کند. پس از آن، دختر وزیر پادشاه را که چشمش به آفت آبله تباه شده بوده است نیز با مرهمی از همان برگهای جادویی بینا می سازد و او را هم به زنی می گیرد. و سرانجام پس از درگذشتن شاه، خیر در آن جا به پادشاهی می رسد. از قضای روزگار، روزی بر حسب تصادف در راه باغی به رفیق خائنش شرّ برمی خورد. فرمان می دهد تا او را به حضورش بیاورند و پس از مدتی سؤال و جواب، شرّ که ابتدا بکلی حتی منکر نام خود شده بوده است، پس از آن که خیر خود را به او معرفی می کند، وی بناچار اقرار می نماید و چنین می گوید:

گفت زنهار اگرچه بد کردم	در بسد من مبین که خود کردم
آن نگر کاسمان چابک سیر	نام من شرّ نهاد و نام تو خیر
گر من آن با تو کرده ام ز نخست	کاید از نام چون منی به درست
با من آن کن تو در چنین خطری	کاید از نام چون تو ناموری

(نظامی، ص ۲۰۴)

خیر پس از شنیدن سخنان شرّ، وی را رها می کند. ولی، مرد کرد، پدر زن خیر، از پس شرّ می رود و او را در می یابد و به شمشیر سرش را برمی دارد. سپس آن دو لعل پاره ای را که شرّ از خیر دزدیده بوده است نیز در لباسش می یابد و آنها را نزد خیر می آورد. و خیر آنها را با احترام بوسیده، به کرد پیشکش می کند. (نظامی، ص ۱۸۹ - ۲۰۵).

شناسایی: در طبقه بندی حکایات عامیانه، این حکایت به شماره ۶۱۳ موجود است. داستان خیر و شرّ یکی از قصصی است که هم تاریخ مکتوب درازی دارد و هم روایات مختلفش در سراسر دنیا و میان بسیاری از اقوام مختلف گسترده است. از نظر ساخت، حکایت تیپ شماره ۶۱۳ که قصه «دو مسافر» یا «خیر و شر»، یا «دو برادر» هم نامیده می شود دو قسمت دارد. نکته اصلی قسمت اول حکایت کورشدن یکی از دو شخصیت داستان است به دست دیگری. در روایات مختلف این حکایت سه علت برای کورشدن قهرمان داستان موجود است. اول این که طرفین (که در بعضی از روایات با هم برادرند) بر سر این که راستی بهتر است یا نادرستی، بحث می کنند و هر یک قائل به برتری یکی از این دو صفت می شود. چون در بحث به نتیجه ای نمی رسند قرار می گذارند که نظر شخص ثالثی را بخواهند. این شخص ثالث که معمولاً با یکی از آنها (یعنی با آن که طرفدار نادرستی است) همدست است به نفع طرفدار نادرستی رأی می دهد و طرف دیگر شرط را می بازد و به جریمه این باخت اجازه می دهد که کورش کنند (موتیف های

S 73.3 و N 2.3.3). علت دوم نابینا شدن قهرمان داستان بر طبق بعضی روایات دیگر، آن است که یکی از طرفین از دیگری تقاضای آب یا غذا می‌کند و آن دیگری آب یا غذا را فقط به بهای دو چشم متقاضی به او می‌فروشد (موتیف M 225) که روایت نظامی در هفت پیکر از این گروه است. علت سوم آن که یکی از طرفین که یا در مال و ثروت و یا در تاج و تخت همراه خود طمع کرده است به زور او را کور می‌سازد و مال یا تاج و تختش را تصاحب می‌کند. این روایت همان است که در مرزبان‌نامه سعدالدین الوراوینی تحت عنوان «داستان شهریار بابل با شهریار زاده» آمده است (تزوینی، صص ۵۰ - ۵۲) و روایتی از آن هم در فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء ابن عرب‌شاه که در واقع ترجمه عربی مرزبان‌نامه است وارد شده (جوهر، صص ۶۰ - ۶۲).

قسمت دوم حکایت که با کور شدن یکی از طرفین آغاز می‌گردد بدین نحو ادامه می‌یابد که:

۱ - مرد کور شب به بالا یا به زیر درختی پناه می‌برد؛ ۲ - شبانگاه ارواح، جن و پری، دیوان، یا حیواناتی به زیر یا نزدیک این درخت می‌آیند و با هم صحبت می‌دارند. مرد کور به استماع سخنان آنان می‌پردازد و از طریق استراق سمع به اسرار گرانبهایی واقف می‌شود (موتیف N 451.1)؛ ۳ - صبحگاه با استفاده از این دانش نویافته اولاً کوری خود را درمان می‌کند. ثانیاً یا:

الف: شاهزاده خانم یا شاهی را معالجه می‌کند (موتیف F950 به بعد).

ب: چاه بی‌آبی را به آب می‌آورد.

ج: درخت بی‌ثمیری را میوه‌دار می‌سازد.

د: گنج مدفونی را کشف می‌کند.

ه: کارهای خارق‌العاده دیگری انجام می‌دهد.

و: گاهی هم تعدادی از کارهای مذکور در بندهای «الف» تا «ه» را با هم انجام می‌دهد.

۴ - قهرمان داستان از طریق انجام یک یا چند کار از کارهای فوق هم به ثروت می‌رسد و هم طبق بعضی از روایات با شاهزاده خانم یا عده‌ای از بانوان اعیان و اشراف ازدواج می‌کند و بالاخره به حکومت هم دست می‌یابد.

۵ - همراه، یا برادر خائن قهرمان داستان را با او ملاقاتی دست می‌دهد و به جزئیات چگونگی سرگذشت او آگاه می‌گردد و می‌کوشد تا با تکرار اعمال مرد نیکتفس، حیوانات، اجنه یا دیوانی که آن دانش‌پر بها را به رفیقش شناسانده‌اند فریب دهد و خود

نیز به علمی همانند آن دست یابد. اما نقشه‌اش بر ملا می‌گردد و به دست حیوانات، اجته، یا دیوان کشته می‌شود (نک: Christensen, 1916).

روایات شفاهی حکایت: روایات مختلف این حکایت میان بسیاری از اقوام دنیا پراکنده است. انواع شفاهی حکایت تیپ ۶۱۳ نه تنها در خاورمیانه، بلکه در چین، تبت، و تقریباً تمام قاره اروپا و آسیا یافت می‌شود. مثلاً پیش از یازده روایت (بقولی ۲۲ روایت) هندی آن که هنوز در افواه عامه هندو شایع است گردآوری شده (Aarne-) Thompson, s.v. 613; Schwarzbaum p. 105). انواع مختلفی از آن از اهالی سیلان، آنام، گره، آفریقای شمالی و مرکزی شنیده و ضبط شده است. در قاره آمریکا روایاتی از کانادا، ایالت میسوری، و حتی از میان سرخ پوستان Micmac در نووا اسکوشیا (Nova Scotia) و Tepecano در مکزیک بدست آمده است. در سالهای ۱۹۵۰ روایت شیرینی از این حکایت که اصلی آفریقایی دارد از بومیان جامائیکا ضبط شد (Thompson, pp. 80-81). در وطن خودمان هم مرحوم صبغی در جلد اول افسانه‌ها، لوریمردر افسانه‌هایی که از کرمان جمع آورده (فقره ۲۶)، میهن دوست در کتاب سمندر چل گیس، سادات اشکوری در افسانه‌های اشکور بالا، بهرنگی در افسانه‌های آذربایجان و Eilers در کتاب *Die Mundart von Chunsar* (هنر شفاهی خونسار) روایاتی از این حکایت را آورده‌اند. برای جزئیات مطالب نگاه کنید به (Marzolph, s.v.613).

آراء علما و مطالعات مربوط به حکایت تیپ ۶۱۳: بنده در این مختصر تنها گزارشی کوتاه از آنچه که به نظرم اساس مطالعات مهم در باب این داستان را تشکیل می‌دهد ذکر می‌کنم، جزئیات در منابعی که نام و نشانشان در این مختصر آورده شده مذکور است. تا آنجا که بنده می‌داند اولین مطالعه مفصل در باب این حکایت گویا یک پایان‌نامه فوق لیسانس بوده است که در حدود سالهای ۱۹۱۶ یا شاید ۱۹۱۵ تحت نظر فولکلوریست بزرگ اسکاندیناویایی Kaarle Krohn، بقلم یکی از دانشجویان او به نام Lempi Kaila نوشته شد. پس از او عالم بزرگ دانمارکی Reider Christiansen در سال ۱۹۱۵ مطالعه‌ای مقدماتی به زبان دانمارکی درباره این حکایت در مجله *Danske Studier* بچاپ رسانید و بعد از آن هم در سال ۱۹۱۶ متوگرافی به زبان انگلیسی به نام «حکایت دو مسافر یا مرد کور شده» را جزء سری انتشارات (FFC) یا Folklore Fellows Communications تحت شماره ۲۴ منتشر کرد. سپس آلبرت ویلسکی در کتاب عالمانه‌اش بعنوان *Märchen des Mittelalters* یا «قصص قرون

«وسطی» که در سال ۱۹۲۵ در برلین بچاپ رسید، در باب روایات کتبی و ادبی این حکایت در کتب قرون وسطی بحث مفصل و دقیقی کرد و نام و نشان بسیاری از مآخذ و منابع علمی مربوط به این حکایت را به دست داد (نک: Wesselski, pp. 202-209).

پس از او Kaarle Krohn در سال ۱۹۳۱ جزوه‌ای بنام *Übersicht über einige Resultate der Märchenforschung* یا «نظری بر نتایج برخی از مطالعات مربوط به قصص عامیانه» بر کتاب کریستنسن نوشت و پاره‌ای نکات مربوط به این حکایت را شرح داد و موطن اصلی حکایت را در موافقت با رأی کریستنسن سرزمین هند خواند (Krohn, 1931, pp. 68-74). در این مورد Thompson هم با آراء این دو تن موافق است. در سال ۱۹۶۴ جزوه کوتاهی به قلم M.I. Gerhardt در باب بررسی روایات ادبی این داستان در خمسه نظامی، هزارویک شب، و برخی از متون ادبی اروپایی در utrecht بچاپ رسید. ناگفته نماند که همین عالم پیش از این هم در کتاب ارزنده‌اش *The Art of Storytelling* «هنر داستان‌سرایی» که به مطالعه هزارویک شب محدود است و در سال ۱۹۶۳ در لیدن هلند منتشر شده است در مورد روایات حکایت خیر و شر در کتاب هزار و یک شب بحثی کرده بود. آنچه جالب توجه است این است که تمام این علما اساساً منشأ این حکایت را به دلیل موجود بودن روایاتی از آن یا از برخی از موتیف‌های آن در ادب سانسکریت کشور هند می‌دانند؛ Christiansen, 1916; Tawney, pp. 160-166). اخیراً هم کتابی تحت عنوان «حکایت باستانی مصری دو برادر» به زبان انگلیسی از طرف دانشگاه اوکلاهما در ایالات متحده آمریکا به چاپ رسیده است که تازه‌ترین مطالعه مفصل این حکایت بشمار می‌رود و روایات مختلفی داستان را در ادب مصر باستان به دست داده است (Tower Hollis, 1990).

احتمال اصل مصری حکایت: عقیده به منشأ هندی داستان خیر و شر شایع بود تا در سال ۱۹۶۸ عالم بزرگ اسرائیلی Schwarzbaum در کتاب جامع‌ش *Studies in Jewish and World Folklore* «مطالعاتی در باب فولکلور یهود و جهانی» برای اولین بار به یک داستان مصری باستان بعنوان ریشه این حکایت اشاره کرد. خلاصه روایت مصری حکایت را که اصل کتبی آن به بیش از ۱۳۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد بنده این جا از روی گزارش Schwarzbaum به ترجمه و تلخیص ذکر می‌کنم (Schwarzbaum, pp. 105-06):

خیر و شر دو برادر بودند. روزی خیر، برادر بزرگتر، ظرفی برنجین از شر به قرض می‌گیرد و چون ظرف را پس می‌آورد، شر به دروغ مدعی می‌شود که خیر، ظرف

گرانبهای او را دزدیده و ظرفی بی ارزش را به عوض آن باز آورده است. سپس به غلّودر باب آن ظرف می پردازد که «چنان ظرفی بود که گنجایش چندین کوه بزرگ و چند بیشه و چه و چها داشت». عاقبت کار دو برادر به محکمه می کشد و دعویشان را به محضر نه قاضی آسمانی می برزند. آن جا هم شرّ باز همان دروغها را بیان می کند و معلوم نیست به چه علت (متن افتادگی و پوسیدگی دارد) آن نه داور آسمانی رأی به محکومیت خیر می دهند و دستور می دهند که خیر باید کور شود و به دربانی شرّ گمارده گردد. پس خیر را کور می کنند و اموالش را مصادره می نمایند و او را به دربانی شرّ می فرستند. پس از مدتی، زنی، خیر نابینا را می بیند، دلش بر او می سوزد و به همسری وی در می آید و از او باردار شده پسری می زاید. چون پسرک بزرگ می شود و از داستان زندگی پدرش مطلع می گردد تصمیم می گیرد که انتقام پدر مظلومش را از عموی بدنهادش بگیرد. به این منظور ابتدا گاو بسیار زیبا و اصیلی می جوید. سپس آن گاو را به چوپان عمویش شرّ می سپارد که برای چرا همراه گله گاوان او به صحرا ببرد. شرّ چون از وجود این گاو اصیل در گله خود باخبر می شود به اقتضای طبیعت آزمندش تصمیم می گیرد که گاو برادرزاده اش را غصب کند. پس چوپان را می گوید: چون از صحرا برگشتی و پسرک برای تحویل گرفتن گاوش نزد تو آمد، تو گاو دیگری را به جای آن به او بده. چوپان امر ارباب خود را اطاعت می کند. اما پسر خیر به هیچ وجه زیر بار نمی رود و کار دعوی طرفین به محکمه نه قاضی آسمانی می کشد. در آن جا پسر ادعا می کند که گاو از همه گاوان برتر بوده و در وصف آن به اغراق می پردازد و می گوید «شاخ پیش سر کوهستانهای باختر و سُروی راستش بر جبال خاور سایه می افکند، تنی چنان سترگ و بنیرو داشت که فضای درّه نیل را می آگند و روزی شست گوساله می زاید» و بسیار دروغهای دیگر از این دست. قضات نه گانه آسمانی از گفتار پسرک متعجب می شوند و او را می پرسند چگونه ممکن است که گاوی به این عظمت وجود داشته باشد؟ پسرک با حضور ذهن پاسخ می دهد: «همان طور که به نظر شما ممکن آمد که ظرفی برنجین به آن بزرگی که عموی من توصیف کرد وجود داشته باشد.» با این حيله، پسر خیر اشتباه قضات نه گانه را به آنان یادآوری می کند و بی انصافی قضات را دز مورد پدرش متذکر می گردد و درخواست می نماید که عمویش را به مجازات برسانند. داوران هم دستور می دهند که از این پس دارایی شرّ به خیر تعلق گیرد. شرّ را هم کور می کنند و به دربانی خیر می گمارند. (قس El-Shamy, pp. 261-64).

احمد حسن الشامی استاد فولکلور عرب در دانشگاه ایندیانا هم گویا مستقل از

Schwarzbaum به همان نتایج او رسیده است. علی ای حال به نظر این دو عالم حکایت خیر و شر بر روایتی از این حکایت مصری باستان متکی است و ریشه هندی ندارد زیرا بسیاری از بُن مایه‌های آن را در این حکایت می‌بینیم. به زعم اینان در واقع این حکایت هندی است که احتمالاً از اصلی مصری متأثر گشته است. شوارتزباوم خاطر نشان می‌کند که از نظر ساخت تپ ۶۱۳ به جزئیات داستان مصری شباهت بسیار دارد زیرا:

- ۱- خیر و شر با هم برادرند (در بسیاری از روایات شایع بجای دو همسفر سخن از دو برادر، یا عمو و برادرزاده، یا دایی و خواهرزاده است).
- ۲- یکی به دست دیگری یا بر طبق نقشه او کور می‌شود.
- ۳- زنی کور مظلوم را می‌بیند و با او ازدواج می‌کند.
- ۴- انتقام مظلوم به دست حیوانات، یا یکی از بستگان او کشیده می‌شود (در روایت نظامی پدر زن و در روایت مصری فرزند).

بر این اسکلت اصلی حکایت، گویا موتیف معالجة چشم مرد کور با برگ گیاه جادو بعدها افزوده شده است. البته معلوم نیست که آن موتیف هم در اصل مصری نبوده باشد چون قسمت قابل توجهی از متن روایت مصری بواسطه پوسیدگی از بین رفته است و نمی‌دانیم که آیا در آن قسمت از دست رفته، ذکری از معالجة چشم کور مظلوم بوده است یا نه.

بنده احتمال می‌دهم که شاید در صورت قدیمی‌تر حکایت به قرینه با قسمت اول، یعنی ادعاهای شر در باب ظرف برنجینش، پسر خیر هم گاوی را به چوپان شر می‌سپارد و چون گاوش را پس می‌آورند متکر می‌شود که این گاو مال اوست و به دروغ ادعا می‌کند که گاو من چنین و چنان بوده است. درست همان‌طور که عموی بدنهادش چون ظرف برنجینش بازآورده می‌شود به دروغ برادر بیگناهِش را به دزدیدن آن متهم می‌سازد. چون متن مصری چنان که گفتیم افتادگی دارد معلوم نیست که این قضیه پروراندن پسر خیر گاوی اصیل و تلاش شر برای تصاحب آن گاو در اصل حکایت بوده است یا بعداً به آن اضافه شده یا فقط مسأله بدخوانی اصل هیروگلیف متن در کار است. بنده چون به منبع اصلی دسترسی ندارد و مصری باستان هم نمی‌داند در این باب اظهار نظری نمی‌تواند کرد جز این که به خوانندگان محترم یادآوری نماید که قرینه سازی در ساختمان قصص عامیانه بسیار شایع است و حیل‌ها معمولاً تکرار می‌شوند حتی گاهی طابق النعل بالنعل. دیگر از حکایات معروفی که احتمالاً از موتیف‌های این قصه مصری متأثر است بقول Schwarzbaum حکایت معروف «دیگ سر زارفت» است یعنی حکایت تیسپ

شماره B 1592 و موتیف J 1531.3 و حکایت تیپ شماره A 1592 یا موتیف J 1531.2 یعنی همان داستان «موش آهن خوار» است که در کلیله و دمنه و طوطی نامه و بسیاری دیگر از کتب ادبی فارسی و عربی آمده است.

علی ای حال چه اصل حکایت مصری باشد و چه هندی به قول فولکلوریست بزرگ امریکایی مرحوم تامپسن می توان گفت که داستان این دو همراه یا دو برادر، خیر و شر، در گذار خود در طی قرون از ادب مصر و هند باستان تا به روایت شفاهی قصه گوی بیسواد جامائیکایی راه دراز پر نشیب و فرازی را پیموده و در این راه بسیار حوادث بر این دو همسفر گذشته است. والسلام.

بخش زبانها و فرهنگهای خاور نزدیک، دانشگاه ایندیانا

فهرست منابع شرقی:

- ۱ - مرزبان بن رستم بن شروین، کتاب مرزبان نامه، بتصحیح و تحشیة علامه قزوینی، تهران، بی تاریخ (از روی چاپ اوقاف گیپ)
- ۲ - حسن محمد جوهر، المقتبس من فاکهة الخلفاء ومفاکة الظرفاء لابن عربشاه، قاهره، بی تاریخ.
- ۳ - نظامی گنجوی، هفت پیکر، بکوشش حسین پژمان بختیاری، تهران ۱۳۴۴.

Bibliography

- A. Aarne, and S. Thompson, *The Types of the Folktale*, Helsinki, 1979.
- R. Th. Christiansen, "Nogen lagttagelser over et par 'episke love' Indenfor to Eventryrgrupper (Aarnes Märchentypen 332 og 613)," *Danske Studier*, 1915, pp. 71-90.
- _____, *The Tale of the Two Travellers*, Hamina, 1916. (Folklore Fellows Communications # 24).
- H. El-Shamy, *Folktales of Egypt*, Chicago, 1979.
- _____, *The Art of Storytelling*, Leiden, 1963.
- M.I. Gerhardt, *The Wayfarers: Some Medieval Stories on the Theme of Good and Evil*, Utrecht, 1964.
- K. Krohn, *Übersicht über einige Resultate der Märcherforschung*, Helsinki, 1931 (Folklore Communications # 96).
- H. Schwarzbaum, *Studies in Jewish and World Folklore*, Berlin, 1968. (Fabula Supplement ser, no.3).
- C.H. Tawney, *The Kathâkosa*, London, 1895.
- S. Thompson, *Motif Index of Folk-Literature*, 6 volumes, Bloomington, 1955.
- _____, *The Folktale*, Berkeley, 1977.
- Susan Tower Hollis, *The Ancient Egyptian Tale of Two Brothers*, Norman (Oklahoma) & London: University of Oklahoma Press, 1990.
- A. Wesselski, *Märchen des Mittelalters*, Berlin, 1925.